

# شاهنامه فردوسی

## پرچم هویت ملی ایرانیان

### و آمیزه درخشان شعر و داستان

سید محمود سجادی

نحوی ماهرانه، استادانه، رسا، دلنشین، بی اینکه شائبه‌ای از حسّ انزجار و نفرت در آنها به وجود آید به نگارش یا سرایش در آورند.

موسی خورنی (Moise de Khorne) در قرن ۵ میلادی پاره‌ای از این افسانه‌های کهن را یاد کرده و آنها را شاید با نوعی زیرکی طنزآمیز «افسانه افسانه‌ها» خوانده. یک قرن پس از موسی خورنی، در زمان انوشیروان، شاهنشاه ساسانی کار گردآوری داستان‌های مربوط به پهلوانان به انجام رسیده. او فرمان داد تا داستان‌های ملی کهن و سرگذشت پادشاهان و امیران و قهرمانان را گرد آورده و در کتابخانه او سامان دهند. در زمان یزدگرد سوم یعنی همان پادشاه ننگون بخت ساسانی که بدست سپاه عرب شکست خورده و پس از جان به در بردن از مقتل و مهلکه تیسفون به دست آسیابانی آزمند کشته شد، این نهضت یعنی گردآوری و تدوین خدای‌نامه‌ها و شاهنامه‌ها از سر گرفته شد. او از «دهقان دانشور» که از

نخستین کوشش برای گردآوری داستان‌های شاهان و امیران و پهلوانان قدیم در ایران و یونان صورت گرفته. منظومه‌های «هومر»، «هزیود» و نیز منظومه نیمه تمام «اندئید» اثر «ویرژیل» شاعر قبل از میلاد مسیح و نیز «شاهنامه»ها و «خدای‌نامه»هایی که در ایران باستان وجود داشته از این گونه‌اند. در کمال سرافرازی — به عنوان یک ایرانی — باید گفت: ایرانی‌ها هرگز خوی بربریت نداشته‌اند، لذا پهلوانی‌ها، جنگ‌ها، کشورگیری‌ها و بازپس‌گیری مناطق اشغال شده توسط متجاوزین را به نحوی هنری و حماسی بیان کرده، ساختار زیباییشناسیک و هنرمندانه وادبی آن را کاملاً ملحوظ داشته و هرگز مفتون نفس جنگ و خون و خشونت و آتش و مرگ نشده‌اند.

البته خلق یک اثر هنری حماسی — چه به تشریح و چه به نظم — با یک گزارش جنگی کاملاً متفاوت است. تنها شاعران و نویسندگان هنرمند و زیباییشناس و نابغه‌اند که می‌توانند رویدادهای مربوط به میدان‌های جنگ را به

رجال دربار مداین بود، خواست تا در تکمیل فرمان اتوشیروان گرد آورده‌های زمان او را نظم و نسق داده و با همکاری تنی چند از موبدان و دهگانان، آن گنجینه ارزنده را کامل و کامل‌تر نمایند. واژه «پهلوان» در ابتدا به معنای «مرزبان» و «فرمانده» بوده و بعدها به همه فرماندهان نظامی تعمیم یافته و اگر رستم در شاهنامه «جهان پهلوان» است به اعتبار شخصیت ممتاز و منحصر به فرد عقلی، جسمی، توانمندی‌های نظامی و دلیری‌ها و دلاوری‌های شگفت‌انگیز اوست. مجمل‌التواریخ عنوان «جهان پهلوان» را نخستین و بزرگترین لقب نظامی ایران میداند.

دهقان‌ها یا دیهگانان ملاکان و به اصطلاح دیده‌داران و فنودال‌هایی بودند که از نظر صنفی مثل خرده مالکان روی زمین خود کار می‌کرده و با کمک کشاورزان دیگر به کشت و کار و تولید محصولات کشاورزی و دامی اشتغال داشته و در عین حال «مورخ» هم بوده‌اند. این که فردوسی می‌فرماید:

ز گفتار دهقان یکی داستان

پیوندم از گفته باستان

ناظر بر همین خصوصیت ذوجنبتین دهقان‌های عجم بوده است. سلطان محمود غزنوی هم تعدادی از بازماندگان خاندان‌های کهن ایران را به دربار خود خواست و از آنها تقاضا نمود تا یادبودهای خاندان‌های خود را بازگویند تا در دفترهای مربوطه نوشته شده و ثبت و ضبط در تاریخ شوند. این گونه خاطرات مکتوب را «باستان‌نامه»

خوانده‌اند.

ابوالفرج وراق که همان ابن ندیم معروف باشد در کتاب «الفهرست» خود عناوین آثاری را که ابن مقفع از پهلوی ترجمه کرده آورده است که نخستین آنها «خدای‌نامه» است.

می‌دانیم فردوسی آغازگر شاهنامه‌نویسی نبوده و همان طور که گفته آمد پیش از او به طور شفاهی و کتبی منابع دیگری با عنوان‌های: خدای‌نامه، باستان‌نامه، سیرالملوک، شاهنامه و غیره داشته‌ایم که بعضی از آنها جزء منابع و مأخذ فردوسی بوده‌اند.

به هر حال منظومه «دانشور دهقان» جزء پایه‌های اصلی شاهنامه فردوسی بوده است.

اگر فردوسی می‌فرماید:

سخن هر چه گویم همه گفته‌اند

بر باغ دانش همه رفته‌اند

اگر بر درخت برومند جای

نیابم که از بر شدن نیست رای

کسی کو شود زیر نخل بلند

همان سایه زو باز دارد گزند

توانم مگر پایگه ساختن

بر شاخ آن سایه فکن

کزین نامه نامور شهریار

به گیتی بمانم یکی یادگار

اما همه نسل‌های پس از فردوسی در مقابل این کلام متواضعانه او می‌گویند: بزرگوارا! کوه‌آهن مردا تو نه یک درخت که درختستانی هستی پربار و سایه‌سار. همه ایرانیان و فارسی‌زبانان هم از شیرینی میوه‌های شیرین کامند و هم در سایه سبز

و آرامش بخش تو از گزند آسوده‌اند. فردوسی مردی امین است، مردی حق گزار، نژاده، درستکار و دقیق و افزون بر اینها کار تدوین شاهنامه را متدبیک و طبق اصول فنی و صحیح تاریخ نگاری، اسطوره پردازی، شخصیت سازی و خلاقیت ادبی و هنری انجام داده. منابع مهم را گرد آورده، با خیرگان و آگاهان گفت و گوی نموده. آنگاه شاهنامه بزرگ خود را در زمانی طولانی پدید آورده و از ارزش های بی بدیل کار خود مطلع است:

تو این را دروغ و فسانه نخوان  
 به یکسان روش در زمانه بدان  
 تا آنجا که بن مایه های شاهنامه خود را  
 مختصراً بیان می کند:

یکی پهلوان بود دهقان نژاد  
 دلیر و بزرگ و خردمند و راد  
 پژوهنده روزگار نخست  
 گذشته سخن ها همه باز جست  
 زهر کشوری موبدی سالخورد  
 بیاورد کاین نامه را گرد کرد  
 پیرسیدشان از نژاد کیان  
 وزان نامداران فرخ گوان

علاوه بر منابع مکتوب که حتی المقدور ذکر شد منابع شفاهی هم وجود داشته. شاهنامه خوان ها یا نقال هایی بوده اند که قصص و روایات شاهان و پهلوانان را باز می گفته و اتفاقاً از ارزش اجتماعی نسبتاً بالا و خوبی هم برخوردار بوده اند. در مقدمه شاهنامه (مقدمه اوسط) که پیش از تحریر مقدمه بایستغری نوشته شده، آمده است: «شاعری بود، کار آسی نام او بود». خاقانی

در تحفه العراقرین خود می گوید:  
 قمری ز تو فارسی زبان گشت  
 کار آسی شاهنامه خوان گشت  
 کار آسی در خواندن و نقل با آب و تاب  
 شاهنامه، هزارافسان که بعدها به الف لیله و اللبّه تبدیل شد و کارنامه مهارت داشته.  
 ابوشکور یک متنوی دارد به نام «آفرین نامه». ابوالمؤید بلخی هم پیش از فردوسی به تألیف «شاهنامه» پرداخته که می دانیم به نثر بوده و البته جای جای آن ابیات و منظوماتی هم دارد و به شاهنامه مؤیدی معروف است. پس عنوان شاهنامه قبل از فردوسی مطرح بوده است. کتاب فوق در شرح تاریخ باستان و داستان های ایران قدیم است و در آن بسیاری قصص و روایات ایرانیان آمده است. یکی از امهات مآخذ و اقدم منابع شاهنامه سرایی و شاهنامه پژوهی، همین کتاب است.

شاهنامه و شاهنامه پردازی نمود گویا و رسایی از تفکرات ملی و برخاسته از عرق میهن دوستی و افتخار به پیشینه تاریخی ایران زمین بوده و در این میان صبغه پر جلوه ای نیز از هنر داستان نویسی و دقیق نگاری مندرج است که به صورت خط سیر و مکتبی نیز ترسیم شده است.

دقیقی طوسی، ابومنصور محمد بن احمد - هم آخرین شاعر بزرگ دوره سامانی است که در زمان منصور بن نوح و نوح بن منصور می زیسته. او شاهنامه معرفی دارد و در این مهم بر فردوسی تقدم زمانی دارد. از شاهنامه دقیقی هزار بیت سروده شده بود که در اثر مرگ نابهنگام و قتل تهمت آمیزش

بدست غلامی ترک در زمان جوانی، ناتمام ماند و آن هزار بیت این شایستگی، و این بخت بلند را داشت که فردوسی - چندسال بعد، در شاهنامه سترگ خود نقلشان کرد. می‌توان گفت فردوسی در حدود ۳۳۰ ه.ق در جایی به نام شاداب (قریه باژ از روستای طابران) حومه طوس خراسان به دنیا آمد (البته نقل‌ها متفاوت است ولی این سال یا کمی پس از آن با توجه به قرائن مندرج در شاهنامه صحیح‌تر به نظر می‌رسد. قرنگی‌ها هم ولادت او را در سال ۱۰۱۰ میلادی می‌دانند). در حدود ۳۶۵ یعنی در ۳۵ سالگی آغاز به نظم شاهنامه نموده و در تاریخ ۴۰۰ ه.ق نظم آن را به فرجام رسانده\* در حالی که حدود ۷۰ یا ۷۱ سال داشته است.

فردوسی در تدوین و نظم شاهنامه برنامه و نظم نسق خاص، مرتب و بسامانی را مد نظر داشته و به قول امروزی‌ها کاری «متدیک» را به صورتی عملی و سیستماتیک دنبال کرده و به انجام رسانده ابتدا منابع و مآخذ مورد نظر را گرد آورده و طبقه‌بندی نموده. شخصیت‌های داستانی را نیز در محط نظر خود مشخص نموده و آنها را مُثَل کرده. صحنه‌ها و به گفته تئاتری‌ها «میزانسن»‌ها را کاملاً در چشم‌انداز خود آرایش داده و آن گاه به کار نظم شاهنامه پرداخته است. مآخذ و عبارات بوده‌اند از: شاهنامه منشور یا ابومنصوری و همان هزار بیت دقیقی و آثاری که قبلاً ذکر آنها آمد به علاوه روایات و قصه‌های شفاهی که سینه به سینه طی زمان‌های طولانی و توسط نسل‌های بی‌پایی حفظ و منتقل شده‌اند

و یکی از «دهقان»‌های طوس را راوی این داستان‌ها ذکر می‌کنند. به نظر می‌رسد رسم نقلی و شاهنامه‌خوانی و یادآوری قهرمانی‌ها و رشادت‌های ایرانیان قدیم از همان دوران‌های گذشته در ایران وجود داشته است و هنوز هم اصلی‌ترین محور نقلی داستان‌های شاهنامه است.

موضوع اصلی شاهنامه که بزرگترین منظومه حماسی ایران است از دو جوهره مهم، سیال و نیرومند «تاریخ» و «اسطوره» است، یعنی حوادث واقعی توسط انسان‌های واقعی و حوادث دوست‌داشتنی توسط انسان‌های آرمانی در بُعد اول قهرمان‌ها، شخصیت‌ها، رویدادها و مکان‌های واقعی و در بُعد دوم مردان و زنان، قهرمانان، ضد قهرمانان، وقایع و امکان‌ها برخاسته از آرزوها و اسطوره‌ها.

شاهنامه از منظر اول یعنی تاریخ از آغاز تمدن و حکومتگری در ایران و سلطنت پیشدادیان که عنوانی است برای حکومت‌های پادشاهی اولیه ایران تا شکست یزدگرد سوم شاهنشاه نگونبخت ساسانی و سقوط شاهنشاهی ساسانیان به دست اعراب.

این دوران طولانی به سه دوره متفاوت تقسیم می‌شود:

۱. دوره اساطیری از زمان کیومرث تا فریدون
۲. دوره پهلوانی از نهضت کاوه آهنگر تا قتل ناجوانمردانه جهان پهلوان رستم سیستانی (پسر زال، پسر نریمان) به دست شغاد

۳. دوره تاریخی از سال‌های پایانی عهد کیان که آن را با افسانه‌ها و قصه‌های حماسی نیز درآمیخته.

فردوسی در شاهنامه خود داستان‌های متعدد و دلکشی را روایت می‌کند از آن جمله: زال و رودابه (پدر و مادر رستم)، «بیژن و مَیْزَه» و «گشتاسب و کتایون» که هر سه داستان‌هایی عاشقانه و به نهایت زیبا و پرجاذبه‌اند. رگه‌های نیرومند ادبیات لیریک (Lyric) یا تغزلی در سرتاسر این قصه‌ها به خوبی دیده می‌شود. فردوسی یک شاعر بزرگ و یک داستان‌پرداز بی‌نظیر است. من مطمئنم اگر خدای نکرده ما پدیده‌ای عظیم به نام فردوسی را نمی‌داشتیم شاعری داستان‌پرداز به نام نظامی را هم نداشتیم. فردوسی رودخانه‌ای بود پاک و زلال که شاعران و داستان‌پردازان بعد هر چقدر که خواستند و توانستند از آن برداشتند. از او نیرو گرفتند. خط مشی شاعری و داستان‌پردازی را آموختند. فردوسی به حق مؤسس مکتب داستان‌پردازی منظوم ایران است.

داستان‌های غم‌انگیز یا تراژیک مانند: «رستم و سهراب» که اوج تراژدی و تلخی سرنوشت محتوم بشر است، «رستم و اسفندیار» و نیز قضیه «سیاوش و سودابه» و تهمت‌ی که از سر عشقی یا غلغله‌ای ممنوع برخاسته بود از سوی سودابه دختر شاه هاماران (حمیر) و همسر کیکاووس - پادشاه تهنی مغز کیانی. و انجام آئین «وَر» که همان سوگند با گذشتن از

میان تلّ و توده‌های هیزم به آتش کشیده شعله‌ور است و سرافراز بیرون آمدن او از این آزمایش پر خشونت و رفتن به توران زمین نزد افراسیاب و ازدواج با دختر او «فرنگیس» که می‌دانیم به تحریک «گرسوز». برادر افراسیاب. از سر بدگمانی و عداوت قومی کشته شد و داغ این شاهزاده پاک و دوست‌داشتنی هنوز به صورت سوگ سیاوش و سیاوشان و سووشون در اسطوره‌ها و فرهنگ مردمی (فولکلور) ایران باقی است. از آن دو - سیاوش و فرنگیس. پسری به جا ماند به نام «کیخسرو». این واقعه نیز جزء داستان‌های غم‌انگیز شاهنامه است. به فردوسی نظم داستان «یوسف و زلیخا» را نیز نسبت داده‌اند که البته محل تردید جدی است. این یوسف و زلیخا را گویا شاعر دیگری و



در زمان ملک‌شاه سلجوقی (۴۶۵ تا ۴۸۵ ه.ق) به نام برادر وی طغان‌شاه بن آلپ ارسلان به نظم کشیده است که بی‌تردید منبع آن کتب مقدس (تورات و انجیل = عهدین) و قرآن بوده است.

فردوسی در زمان حیات خود مردی محترم بوده و از وجهه بالای اجتماعی برخوردار. مردم در همان سی سال سرایش شاهنامه از کار سترگ او اطلاع داشته‌اند. اهل خیره از تاریخ‌دانان، داستان‌پردازان، نقالان و پهلوانان منابع مکتوب و دانسته‌های شفاهی خود را در اختیار او می‌گذاشته‌اند. آنها به روند صحیح و علمی کار فردوسی اعتقاد داشته و کوشیده‌اند تا این کار بسیار بزرگ که توسط مردی بسیار بزرگ در حال انجام است به نیکوترین وجه صورت پذیرد.

در همان سی سال ابیات و قطعه‌هایی از شاهنامه در میان مردم رواج یافته.

نسخه‌های زیادی از شاهنامه توسط نساخان و خوشنویسان نوشته و نویسانده شده. گزینه‌هایی از شاهنامه فراهم آمده و در دسترس بزرگان و ادیبان قرار می‌گرفته. محمد عوفی در لباب‌الالباب خود می‌گوید: «... و هر کسی که اختیارات شاهنامه که خواجه مسعود سعد رحمه‌اله جمع آوری کرده است، مطالعه کند داند که قدرت فردوسی تا چه حد بوده است» (ج ۲، ص ۳۳ به سعی ادوارد براون). پس می‌بینیم که منتخبی از شاهنامه توسط مسعود سعد سلمان شاعر بزرگ و نامدار عصر غزنوی، همان کسی که حسیاتش شهرت فراوان دارد تهیه و تدوین شده ولی متأسفانه اینک نسخه‌ای از آن در دست نیست. اما نسخه‌ای از «اختیارات شاهنامه» که توسط شخصی به نام علی بن احمد فقط ۶۳ سال پس از وفات فردوسی (قرن ۵ ه.ق) تهیه و گردآوری شده موجود است و از این پس ده‌ها و صدها نسخه از شاهنامه تهیه شده که خوشبختانه در کتابخانه‌های بزرگ جهان نگهداری شده و می‌شوند و به زبان‌های زنده دنیا نیز ترجمه شده که به بحثی جداگانه نیازمند است.

باید گفته شود که فردوسی در سرایش شاهنامه خود تمام تلاش پی‌گیر خود را برای استفاده از واژگان فارسی به کار برد و کوشید تا حتی‌المقدور از کلمات عربی و بیگانه دوری جوید مگر در مواقعی که ضرورت ایجاب می‌کرد.



با این وجود عرب‌زبانان فارسی‌دان اولین ترجمه از شاهنامه را کلاً و یا جزء جزء به عمل آوردند.

این موضوع می‌رساند که شاهنامه فردوسی نه تنها محبوب ایرانیان و فارسی‌زبانان بوده بلکه حتی اعراب‌ها و گویندگان سایر زبان‌ها به آن علاقه داشته و به ارزش و والایی آن واقف بوده‌اند و دیری نپایید که شاهنامه به زبان‌های ترکی، روسی، فرانسه، انگلیس و ... ترجمه شد. ترجمه ماکان Macan از شاهنامه به زبان انگلیسی شهرت ممتازی دارد و ما در آینده طی گفتاری جداگانه به این مهم یعنی ترجمه شاهنامه خواهیم پرداخت.

بسیاری از شاعران و نویسندگان پارسی به تقلید از شاهنامه فردوسی زبان گشوده و به شیوه او شاهنامه‌هایی تحت عنوان‌های مختلف سروده‌اند. از جمله: ظفرنامه از حمداله مستوفی (قرن ۸)، شهنامه احمد تبریزی (قرن ۸)، شهنامه حاتمی (قرن ۱۰)، شاهنامه صبا از فتحعلیخان ملک‌الشعرای صبا (قرن ۱۳)، همچنین بعضی از شعرای ایرانی و هندی پارسی‌گو نیز شاهنامه‌هایی به تقلید از آن بزرگمرد تکرارنشده سروده‌اند چون: شاهنامه طغلق، شاهنامه کلیم، شاهنامه بختاورخانی، شاهنامه قدسی، شاهنامه نادری، شاهنامه احمدی، شاهنامه شاه عالم و بسیاری فتحنامه‌ها و جنگ‌نامه که بعضی از آنها دارای ارزش تاریخی، اسطوره‌ای و ادبی هستند و مقلدین خوب و لایقی بوده‌اند بعضی دیگر هم سروده‌هایی بی‌جان، ناستوار و گاه مضحک را ارائه

کرده‌اند.

اسدی طوسی (ابونصر علی بن احمد) از شعرای معروف قرن ۵ هجری از جمله شاعرانی است که در نظیره‌گویی به شاهنامه اقدام کرده و «گرشاسپ‌نامه» را در مقابل شاهنامه و در همان وزن و بحر حدود ۹۰۰ بیت سروده است و در سال ۴۵۸ به پایان برده است. منبع اصلی آن «اوستا» بوده و شاید این حماسه اولین حماسه مذهبی باشد که بعدها به اشکال مختلف تا زمان‌های دورتر ادامه یافته و منشأ حماسه‌هایی مذهبی در ایران گردید. بعضی دیگر از نمونه‌های شاهنامه‌پردازی یا شاهنامه‌سرایی یا اقتباس و تقلید از شاهنامه فردوسی عبارتند از:

برزوانامه که منظومه مفصلی است در شرح حال برزو پسر سهراب پسر رستم از هنگام تولد تا زمان مرگ که گویا ناظم آن عطایی رازی شاعر شیعی ایرانی بوده است.

شهریارنامه منظومه‌ای است حماسی در شرح پهلوانی‌های رستم. سه نسل بعد از او یعنی شهریار پسر برزو، پسر رستم که آن را عثمان مختاری از شاعران بزرگ دربار غزنوی در اواخر قرن ۵ و نیمه اول قرن ۶ ه. سروده. او در سال ۵۴۵ درگذشته.

آذربرزین‌نامه منظومه‌ایست در شرح آذربرزین پسر فرامرز و گرفتاری او در بند بهمن و رهایی‌اش و سپس نزاعش با بهمن.

بیژن‌نامه منظومه دیگری است درباره بیژن پهلوان مشهور ایرانی - پسر گیو. که ناظم آن نیز عطایی رازی اخیرالذکر است. سوسن‌نامه (قصه زنی خواننده)، داستان

کک کوهزاد و داستان شبرنگ - پسر دیو. که منظومه‌هایی حماسی هستند اما سراینده آنها هنوز مشخص نشده.

فرامرزانة منظومۀ حماسی دیگری است مربوط به اواخر ق ۵ و اوایل قرن ۶ ه در بازگویی زندگی و دلاوری‌های فرامرز در ایران و هند.

از ارزقی هروی شاعر معاصر طغانشاه و مداح او منظومهای در لب‌الالباب ج ۲ و تذکره‌های دیگر نام برده شده. جنگ‌نامه کشم از سراینده‌های ناشناس و جرون‌نامه سروده قدری شیرازی که هر دو بین ۱۰۳۲ تا ۱۰۴۲ سروده شده‌اند.

در شاهنامه فردوسی نقش زنان نقشی کم‌رنگی نیست و ما با چهره‌های خوب و درخشان چون: گردآفرید که زنی بسیار شجاع و جنگ‌جوست و با سهراب می‌جنگد یا گردیه که در کمال شجاعت و دلاوری خواستگار ترک خود را به فرار وامی‌دارد. اما آذر گشسپ به هر حال دختر رستم است و رستم قهرمان قهرمانان مخلوق فردوسی است و بسیار مورد علاقه او طبعاً در پیش شاعر کتاب هم از محبوبیتی ممتاز برخوردار بوده.

فردوسی در خلق این شخصیت نمادین اسطوره‌ای از خود قدرت و مهارت زیادی نشان داده و کوشیده است تا او را جامع مشخصات تحسین برانگیز جسمی و ظاهری و صفات والا و دل‌انگیز اخلاقی و معنوی نماید و می‌دانیم که از میان همه دانایان و فرزانتگان و پهلوانان برای تربیت «سیاوش» برگزیده می‌شود و انصافاً قهرمانی دلیر،

پاک و نازنین پرورده است. رستم در همه جنگ‌ها پیروز و ظفرمند است. مردی است با صفات دلپذیر انسانی و نیز قدرت بالایی جسمی و آگاه به فنون پهلوانی. او پهلوان پهلوانان است یک ابرمرد یا به قول فرنگی‌ها یک «سوپرمن» (Superman) اما به هر حال فردوسی می‌داند که رستم هم یک انسان است و انسان به قول معروف جائز الخطاست، لذا انتقاداتی نیز بر او وارد می‌کند و آنگاه که مرتکب اشتباهات یا کژروی‌هایی می‌شود مورد سرزنش خالق خود قرار می‌گیرد و به نسل‌های آینده می‌فهماند که هر کس، در هر مقام و منصبی که باشد می‌تواند منشأ اشتباهات و به تبع آن اشتباهات خسران‌ها و شروری بشود. می‌بینیم که رستم هم در عرصه نبرد گاه بی‌دلیل خونریزی می‌کند و دست به کشت و کشتار و تخریب می‌زند. آن گاه که به خونخواهی سیاوش (دست پرورده دوست‌داشتنی‌اش) نه تنها سودابه را می‌کشد، سرخود تعدادی دیگر از تورانی‌ها را هم بی‌دلیل به قتل می‌رساند و او را متعصبانه از گناه مبرا نمی‌نماید. یا با تورانیان که دشمن ایرانیانند ستیز و دشمنی ندارد و دفاع آنها را از میهن و زادبومشان می‌ستاید. فردوسی جانب انصاف را در نبرد بین ایرانیان و انیرانیان هرگز از دست نمی‌دهد. نگاه او حتی به دشمن محارب نگاهی منصفانه و راد مردانه است. همان طور که گفته شد رستم محبوب خود را مورد ملامت قرار می‌دهد به خاطر اینکه:



همه غارت و کشتن اندر گرفت  
 همه بوم و برد دست بر سر گرفت  
 ز توران زمین تا به سقلاب و روم  
 ندیدند یک مرز آباد بوم  
 همه سر بُریدند بُرنا و پیر  
 زن و کودک خُرد کردند اسیر  
 بر آمد ز کشور سراسر دمار  
 برین گونه فرسنگ بیش از هزار  
 یا در محاربه دیگرش با اسفندیار که بسیار  
 معروف است و جزء شاهکارهای شاهنامه  
 است. اسفندیار می‌گریزد اما رستم باز  
 هم دست به خون‌های زیادی می‌آلاید و  
 به توران زمین خرابی‌های مُدهشی وارد  
 می‌سازد.

همه شهر آباد را او بسوخت

جهانی ز آتش همه برفروخت

به این ترتیب فردوسی می‌کوشد تا ماهیت  
 و حقیقت جنگ را به انسان‌ها نشان داده و  
 بگوید که جنگ فی نفسه پدیده‌ای شوم و  
 مرگبار است حتی اگر قهرمان و بیرق‌دار  
 آن مردی یا ابر مردی به بزرگی رستم  
 باشد. او به رستم علاقمند است اما می‌داند  
 که او هم در درجه اول یک «آدم» است  
 و بعد قهرمانی و پهلوانی جنگاور و دلیر  
 که باید از عرصه نبرد پیروز بازگردد و  
 طبعاً بدست آوردن این پیروزی با حفظ  
 ارزش‌های انسانی غیر جمع. از این روست  
 که رستم هم گاه از خود چهره‌ای خشن و  
 مرگبار نشان می‌دهد.

به حق شاهنامه فردوسی را باید مردم‌نامه  
 نامید چرا که چهره مردم و شهروندان ایران  
 زمین از زن و مرد و برنا و پیر و کشاورز

و پیشور و دبیز و ..... چهره‌ای فروزان و  
 متلاکلی است. فردوسی قله‌ای است رفیع که  
 کوه‌های بزرگ و مرتفع در منظر او تل  
 و تپه‌ها و یا حداکثر کوهپایه‌هایی بیش  
 نیستند و این نه فقط عقیده من ایرانی است  
 که فردوسی پژوهان و شاهنامه‌شناسان غیر  
 ایرانی نیز چون تئودور نولدکه آلمانی، ژول  
 مول فرانسوی، الف.الف.استاریکف روس،  
 یان ریپکای مجار، ادوارد براون انگلیسی  
 و ده‌ها نویسنده، ناوورشناس و ادیب از  
 سرتاسر جهان نیز همین عقیده را دارند.  
 گفتیم فردوسی خداشناس است و موحد. او  
 شاهنامه خود را با این بیت تحمیدیه بسیار  
 مشهور می‌آغازد:

به نام خداوند جان و خرد

کزین برتر اندیشه برنگذرد

فردوسی شاعری انقلابی است. مردی  
 برخاسته از میان طبقات متواضع و بی‌ادعای  
 مردم. او هرگز در مقابل هیچ قدرتی مرعوب  
 نشده و به هیچ ستمگری نگرانید و در برابر  
 هیچ ظالم تجاوزگری نرمش نشان نداد. نام  
 بلند او در سیاهه شاعران و ناظران متعدد  
 دربارهای سامانی و غزنوی ذکر نشده. او  
 شاهنامه را برای مردم سرود و گنجینه‌ای پر  
 بها از فرهنگ و تاریخ و انسانیت و اخلاق  
 و بلند نظری و پاکی و پارسایی و رشادت و  
 شجاعت ملی به مردم ایران زمین در درازای  
 تاریخ هدیه داد. تنها در پایان شاهنامه  
 است که طبق رسم متعارف در آن زمان‌ها  
 که کتاب خود را موشح به نام شاهی یا  
 شاهزاده‌ای یا امیری می‌کردند برای اجرای  
 یک طرح عمرانی و احداث یک دهنه پل

در روستای زادبومش و شاید تهیهٔ تجهیزته  
برای تنها دختر دُرَدانه‌اش، شاهنامه را به نام  
سلطان محمود غزنوی که البته همان طور  
که قبلاً گفته شد به گردآوری داستان‌های  
ملی و قهرمانی دلاوران واقعی و اسطوره‌ای  
علاقتمند بود موشح کرد و آنگاه که از  
سلطان ترک حق شناسی و ناسپاسی دید  
بالفور صلّه ناقابلِ او را بازپس فرستاد و به  
قولی او را هجو کرد..

فردوسی مرد حماسه است، نه مرد جنگ.  
فردوسی پرچم صلح است اما نه پاره‌ای از  
ملحفهٔ سفید تسلیم. او واقعاً شجاع است و  
شجاعت ملی را می‌ستاید اما دل به جنگ  
نمی‌دهد. جنگ را درمان بیماری‌های  
بین‌الملل نمی‌داند. او خردورز است و یک  
خرد جمعی را ستوده و آن را برای ادارهٔ  
صحیح جامعه لازم می‌داند او مرد صلح  
است اما صلح مسلح. صلح توأم با عزت و  
استقلال.

فردوسی در شاهنامه وقوع حدود دویست  
جنگ را گزارش کرده از مردان جنگی  
و آلات حرب و تاکتیک‌های نظامی و  
استراتژی‌های جنگی و صحنه‌های نبرد  
به شیواترین بیان سخن گفته اما همواره  
مخاطب را به صلح و آرامش دعوت می‌کند.  
دکتر ذبیح‌اله صفا در کتاب «حماسه‌سرایی  
ایران» می‌گوید: «فردوسی تا آن حد خوب  
از عهدهٔ وصف میدان‌های جنگ، اوصاف  
پهلوانان، توصیف جنگ‌های تن به تن  
..... و امثال اینها برآمده است که در زبان  
فارسی شاعری را از این حیث همدوش او  
نمی‌توان شمرد...»

باید افزود که جنگ‌های برافروخته در  
شاهنامه تقابل دائمی و مکانیکی «خوبی»  
و «بدی» یا «خیر» و «شر» است. همان  
دو نیروی متضادی که همیشه و همیشه  
بوده‌اند و هستند و خواهند بود. اومی داند  
که زندگی نوعی جنگ است. جنگی که  
بنا به اساطیر مذهبی از زمان هابیل و قایل  
تاکنون ادامه داشته.

پر آشوب جنگ است این روزگار

همی یاد دارم ز آموزگار

نخستین جنگی که در شاهنامه اتفاق  
می‌افتد بین کیومرث و پسرش سیامک  
است با اهریمن و یارانش. جنگ بین یک  
شاه و شاهزاده از یک طرف و اهریمن و  
نیروهای گجسته و پلیدش از دیگر سو که  
در این نبرد نیروهای پاک و نیکی شکست  
می‌خورند و سیامک آن شاهزادهٔ جوان و  
دوستداشتنی با تن برهنه و بی‌جوشن در  
این نبرد نابرابر شکست خورده و به قتل  
می‌رسد.

فردوسی هشدار می‌دهد که نیروهای  
اهریمنی و ضد مردمی را نباید دست کم  
گرفت و برای مقابلهٔ با آنان باید مستعد و  
آماده بود باید شیوه‌های جنگ را آموخت  
اما در صلح زیست.

جنگ رستم و سهراب نیز تابلویی استادانه  
و باشکوه از جنگ است اما نه جنگ در  
میان دو جناح شرّ و خیر نه مقابلهٔ میان  
بدی و خوبی بلکه میان پدر و پسر  
که هر دو پاک و انسان و شریفند و این  
هشدار دیگری است که جنگ می‌تواند به  
طور ناخواسته در میان خوبان و پاکان و

که در دست تدوین خواهد آمد. س.م.س  
در نگارش این مقاله به کتب و منابع ذیل مراجعه  
کرده‌ام.

۱. ا. استاریکیف، فردوسی و شاهنامه، رضا آذرخشی،  
جیبی، ۱۳۴۱

۲. اسدی طوسی، گرشاسپ‌نامه، تصحیح حبیب  
یغمایی، کتابفروشی بروخیم، ۱۳۱۷

۳. ایران شاه بن ابی‌الخیر، کوشنامه، به کوشش  
جلال منینی، علمی، ۱۳۷۷

۴. ایران شاه بن ابی‌الخیر، بهمن‌نامه، ویراسته رحیم  
عفیفی، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۰

۵. کراچی، روح‌انگیز، بانو گشسپ‌نامه (سراینده)  
ناشناس مربوط به قرن پنجم هجری؟، مقدمه

بتصحیح و توضیح روح‌انگیز کراچی، پژوهشگاه  
علوم انسانی، مطالعات فرهنگی، ۱۳۸۲

۶. جوانشیر کام، حماسه داد، تهران، ۱۳۵۹

۷. دبیر سیاقی، محمد، شاهنامه حکیم ابوالقاسم  
فردوسی (به کوشش)، ۶ جلد، تهران، علمی،  
ابن‌سینا

۸. دبیر سیاقی، محمد، زندگی‌نامه فردوسی و  
سرگذشت شاهنامه به انضمام داستان کک کهزاد  
و بخشی از بزرونامه

۹. زرین کوب، عبدالحسین، شعر بی دروغ شعر بی  
نقاب، ابن‌سینا، ۱۳۵۵

۱۰. صفاء ذبیح‌اله، تاریخ ادبیات در ایران، ج اول،  
ابن‌سینا، ۱۳۴۷

۱۱. صفاء ذبیح‌اله، حماسه‌سرایی در ایران از  
قدیمی‌ترین عهد تاریخی تا قرن چهاردهم هجری،  
ج ۳ تهران، امیرکبیر

۱۲. عوفی، محمد، لب‌الب‌الباب به تصحیح ادوارد  
براون

۱۳. فرامرزان، به کوشش رستم پسر بهرام بن  
سروش تفتی، ۱۳۲۴ق

۱۴. مول، ژول، شاهنامه فردوسی، مقدمه، ترجمه  
جهانگیر افکاری، انتشارات ، فرانکلین، ۱۳۴۴

۱۵. هفت لشکر (طومار جامع نقادان)، مقدمه  
بتصحیح و توضیح مهران افشاری، مهدی مدائنی،  
۱۳۷۷ ، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات  
فرهنگی

یزدان‌گرایان و انسان‌دوستان هم حادث  
شود. رستم و سهراب اسیر یک سلسله از  
وقایع از پیش تعیین شده و در زنجیره علی  
محتومات قرار دارند. سرنوشتی دردناک و  
دهشتبار که فی‌الحقیقه پایان ناگزیر انسان  
است. تاریخ پُر است از این گونه وقایع  
که بر انسان‌ها تحمیل شده. انسان‌هایی که  
می‌کوشند در آرامش و آسایش زیسته و  
جهان را بر همگنان تنگ نکنند اما آنها  
به سرنوشتی کشیده می‌شوند که خود  
ترسیمش نکرده‌اند.

آنگاه که منوچهر - آن شاه دادگر  
نیکومنش. پس از جنگ‌هایی که به سامان  
رسانده بر تخت می‌نشیند چنین می‌سراید:

چو دیهیم شاهی به سر بر نهاد  
جهان را سراسر همه مژده داد

به داد و به دین و به مردانگی  
به نیکی و پاکتی و فرزاندگی

منم گفتم بر تخت گردان سپهر  
همم خشم و جنگ است و هم داد و مهر

شب تار جوینده کین منم  
همان آتش تیز بر زین منم

که بزم دریا دو دست من است  
دم آتش از بر نشست من است

بدان راز بد دست کوتاه کنم

.....

تهران ۲۴ اردیبهشت ۱۳۸۵

\* این مقاله به صورت سخنرانی در مراسم  
بزرگداشت فردوسی در دزفول در جمع دوستداران  
فردوسی در تاریخ ۲۵ اردیبهشت ۸۵ ایراد شده، اگر

کم و کاستی‌هایی در آن دیده می‌شود به خاطر مجال  
کم و وسعت موضوع است.

منابع کامل در پایان پانزدهم مقاله راجع به فردوسی